

از خودتان و سید فاضل بگویید.

سید فاضل متولد پنجم اردیبهشت ۱۳۶۴ بود، او دوره ابتدایی و راهنمایی را در هویزه گذراند و بعد از اینکه در اهواز دبلم گرفت وارد دانشکده افسری امام حسین(ع) شد، ابتدا در نیروی زمینی مشغول به کار و بعد به نیروی هوا فضا منتقل شد و زیرمجموعه نیروهای تهران قرار گرفت. سید فاضل تقریباً جزء نخستین گروه‌های سنجش موشک و پهپاد بوده اما در اثر کار سخت و قرار گرفتن در معرض تشعشعات دچار مشکل قلبی با ۱۰ سال سابقه کار بازنشسته شد. مدتی در تهران و شیراز مربی بود، بعد به ما گفت با توجه به تخصصی که دارد باید در نقاط دیگر هم خدمت کند و عازم سوریه شد.

با بعد از شهادتش متوجه شدیم که در سوریه هم مسئول بود و هم مربی. یکی از فرماندهان سید فاضل که به دین ما آمده بود می‌گفت سید فاضل برای ما همه کاره بود، در کارهای مختلف از جمله پهپاد، موشک، مربی‌گری، مترجمی، دفترداری و هر کاری که لازم می‌شد پیش قدم و جلودار بود.

چطور سید فاضل تشنه و عاشق شهادت شده بود؟

یادم می‌آید در کودکی معلمانی داشتیم که بر اساس آیات قرآن با ما سخن می‌گفتند و مسا را قرآنی تربیت می‌کردند، از این جهت ما با آموزه‌های قرآن بزرگ شدیم و سعی کردیم فرزندانمان را هم با همین روش بزرگ کنیم، زندگی ما با فرهنگ قرآنی و انقلاب امام خمینی(ره) عجین شده است؛ خدا را شکر می‌کنم که فرزندانم با تفکر و دیدگاه مکتبی و مذهبی بزرگ شدند و کارهایی که من نتوانستم انجام دهم را با علاقه دینا می‌کنند آنها روحانی، بسیجی، جهادگر و مسریدی هستند.

شما می‌دانستید کسی که لباس سیاه بر تن کند روزی هم ممکن است در جنگ شرکت کرده و شهید شود؟

بند خردم به سوریه بیسجی هستم و هم در دوران دفاع مقدس توفیق داشتم مدت کوتاهی در جبهه حضور پیدا کنم. کسی که در جبهه جنگ شرکت می‌کند، گویی همیشه باید منتظر شهادت باشی؛ البته کسانی هم که در جنگ‌ها شرکت نمی‌توانند ضمانت بدهند که تا لحظه‌ای دیگر زنده می‌مانند، پس چه بهتر که انسان با شهادت از این دنیا برود. شهادت افتخار است، اینکه ما همیشه می‌گوییم شعار «با حسین(ع)» معنایش همین است، با حسین(ع) بودن یعنی همیشه آماده دفاع از اسلام و شهادت بودن.

وقتی سید فاضل تصمیم گرفت به سوریه برود شما مخالفتی نکردید؟

سید خردم پسر دیگرم هم خیلی دوست داشت به سوریه برود، اما شرایط برای سید فاضل مهیا شد و او رفت. من نه تنها مخالفت نکردم بلکه مشوق آنها هم بودم، این خواست من از خاندان است که فرزندانم در راه اسلام و امام حسین(ع) شهید شوند. با اینکه در شرایط فعلی جهاد هر همه افراد واجب نیست اما به قدر نیاز و ضرورت افرادی که توانایی رفتن دارند باید بروند، حال چه این جنگ و دفاع از حرم اسلام درون مرزهای کشور ما باشد چه کیلومترها بیرون از مرزها، حتی امروز هم اگر پسرانم بخواهند بروند من مخالفت ندارم، هر کدام از پسرانم اگر کاری از دستشان برمی‌آید و خودشان هم می‌خواهند باید بروند و کمک کنند.

شما نگران سوریه رفتن سید فاضل نبودید؟

بند خردم سوریه رفتن سید فاضل را به عنوان «چاپ شده که تا کنون بارها تجدید چاپ شده است.

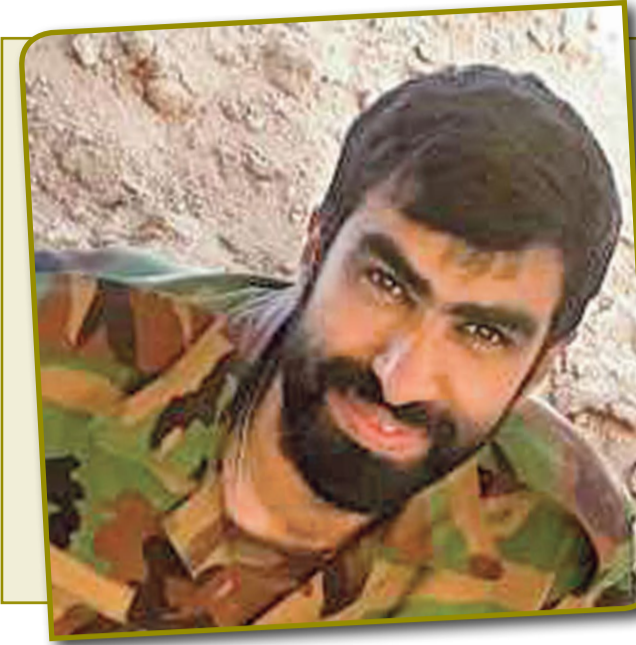
بخش‌هایی از زندگینامه و خاطرات شهید بیضایی که در این کتاب و در سایر منابع منتشر شده را مرور می‌کنیم.

شهید محمودرضا بیضایی در ۱۸ آذر ۱۳۶۰ متولد شد. در دوره تحصیلات دبیرستان به عضویت پایگاه مقاومت شهید بابایی در مسجد چهارده معصوم(ع) شهرک پرواز تبریز درآمد. در همین ایام با رزمنده هرنند بسیجی، حاج بهزاد پروین قدس، آشنا شد. این آشنایی، بعدها زمینه‌ساز آشنایی مبسوط با میراث مکتوب و تصویری

سادگی و ساده‌زیستی، خلوص و پاکی و صداقت از ویژگی‌های مشترک همه شهیداست؛ آنان که تمام هم و غمشان رضایت خداوند است و جز به آن نمی‌اندیشند، گاه در سخت و وجودشان به قدری بر ثمر است که قایت رشیدشان از شدت بار محسنات خم شده و اوج بندگی را به نمایش می‌گذارند و گاه در میدان نبرد تمام قدم می‌ایستند و سپر جان صدها رزمنده می‌شوند. این گونه است که این بزرگمردان برای تمامی دوران جاودان می‌شوند تا همگان بدانند حق ماندنی است...

صفحه فرهنگ مقاومت این هفته به استان خوزستان، شهرک رزمندگان اهواز رفته و میهمان خانواده شهید مدافع حرم سید فاضل شده تا ما را با سیره و روش زندگی پسر شهیدش بیشتر آشنا کنند. در ابتدا با پدر شهید به گفت‌وگو نشستیم و او با طمأنینه به سوالات ما پاسخ گفت...

سید محمد مشکوة الممالک



به مناسبت سالگرد شهادت شهید مدافع حرم؛ سید فاضل موسوی امین

با حسین بودن یعنی آماده شهادت شدن

می‌روم، عمل و حرف انسان باید با هم یکی باشد، گفتن خیلی حرف‌ها راحت است؛ اما عمل کردن به آنها کار هر کسی نیست، همان طور که در ایام محرم همه مردم آماده عزاداری هستند و هر کاری از دستشان برمی‌آید برای برابری عزای حسینی درج نمی‌کنند، همه این مردم هم هست همه باید مرد میدان باشند. همان طور که در عزاداری‌ها می‌گوییم ما حسینی هستیم و فدایی اسلام و ولایت، در عرصه عمل و جهاد نیز باید حسینی باشیم. شرایط جنگ‌های این زمان در سرزمین‌های اسلامی دقیقاً شرایط روبرواری حق و باطل است، به تعبیری یک طرف سپاه حسین زمان و یک طرف سپاه یزید زمان هستند، برای حفظ و حراست از دین باید هزینه کرد.

در ادامه با مادر شهید موسوی امین به گفت‌وگو پرداختیم. مادری صبور و فاضل که فرزندان بسیجی و جهادگر تقدیم جامعه کرده و خود به ایستادگی در برابر ظلم و ستم تاکید دارد؛ اما چه باید کرد که مهر مادری و دلنگی فرزندی رشید و مومن چاره‌ای جز صبر زینبی(س) ندارد...

از مادر داغ دیده فاضل در رابطه با خصوصیات اخلاقی شهید پرسیدیم و او صحبت خود را این گونه آغاز می‌کند:

«من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من منتظر و ما بدلوا تبدیلا» پسرم همیشه از من خواهم می‌کرد دعا کنم توفیق شهادت نصیبش شود، اما برای من حتی فکر کردن به شهادت سید فاضل سخت بود.بعد از فتح بوکمال سید فاضل بنا نداشت به سوریه برود، چرا که قسمت

اعظم کارها تمام شده بود اما یک شب خوابی می‌بیند و تصمیمش تغییر می‌کند، در خواب می‌بیند حضرت زهرا(س) می‌فرمایند: ملت‌های دیگر از افغانستانی‌ها و پاکستانی‌ها از ما دفاع می‌کنند تو که فرزند ما هستی دیگر نمی‌آیی؟

صبر بر داغ فرزندان بسیار سخت است و یاد مصیبت‌ها، رنج‌ها و صبوری کردن‌های حضرت زینب(س) است که این داغ را برای ما قابل تحمل می‌کند، من فقط به خاطر حضرت زینب(س) است که صبر می‌کنم. سید فاضل چهار کار مهم در سوریه داشت، که از جمله آنها هدایت هواپیمای بدون سرنشین و توپخانه بود، می‌گفت: وقتی از من این کارها برمی‌آید چطور بمانم و تروم؟ من نماز می‌خوانم و برای اهل بیت(ع) مجلس می‌گیرم، حالا که وقت عمل کردن به همه حرف‌هاست اگر بروم یعنی در کارهایم صادق بوده‌ام، نه اینکه بمانم و فقط حرف بزنم و ادعا کنم.

شهید فاضل در وصیتنامه خود به چه مطالبی اشاره کرده‌اند؟

ما وصیتنامه به آن شکل معمول از ایشان نداریم و تنها چند برگ از یادداشت‌های سیدفاضل به دست ما رسیده. از جمله نکاتی که وی در یادداشت‌ها ذکر کرده بوداشاره به جناب‌های دانش است. او در قسمتی از این یادداشت‌ها نوشته: «ما نمی‌توانیم ظلم و جنایت دانش را ببینیم و ساکت بشینیم، یزیدیان زمان ما بدتر از یزید ملعون نسل کشی و کودک‌کشی می‌کنند».

جواب خانواده شهید سید فاضل به این شبهه که برخی می‌گویند چرا ایرانی‌ها به سوریه می‌روند و می‌جنگند، چیست؟

ما می‌گوییم چرا نباید بروند؟ مثل این می‌ماند که به نماز بخوانان بگویند چرا نماز می‌خوانی، این سؤال از

مادر، برمی‌گردد؛ اما ایشان دوباره حرفش را تکرار کرد که نه، سید فاضل دیگر بر نمی‌گردد.

از نحوه شهادت سید فاضل بگویید.

عملیاتی صورت می‌گیرد و نیروها در جریان آن عملیات مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند، سید فاضل جزء نیروهایی که باید در آن عملیات شرکت می‌کردند نبود، منتها شرایط به گونه‌ای می‌شود که نیروهای درگیر تحت محاصره قرار می‌گیرند، نیروهای پشتیبانی نمی‌توانند خود را به آنها برسانند، سید فاضل که صدای کمک خواستن نیروهای در محاصره را می‌شنود تاب نمی‌آورد و به همراه راننده ماشین به سمت آنها حرکت می‌کند، با کمک تعدادی نیروهای دیگر محاصره را می‌شکنند و موفق به عقب‌نشینی می‌شوند، در مسیر برگشت سید فاضل در ماشین راننده عملیات که مجروح شده بود می‌نشیند، به علت شکسته شدن پل مجبور می‌شوند مسیر را دور بزنند و به دلیل سرعت زیادی که داشتند آمبولانس و ماشین سیدفاضل چپ می‌کنند، بعد از دو روز که نیروها به منطقه برمی‌گردند می‌بینند که داشی‌ها افراد داخل

می‌گذارم، نه به خاطر پول و دستمزد، فقط به خاطر اینکه دوست دارم مرد باشد و قدر پولی که به دست می‌آورد را بداند، من می‌گفتم بچه کوچک گناه دارد که سر کار برود اما سید فاضل عقیده داشت از بچگی باید به بچه‌ها مسئولیت داد تا مسئولیت‌پذیر بار بیایند.

سید فاضل بسیار خانواده دوست، مهربان و خوش اخلاق بود و رفتار محترمانه‌ای داشت، در خانه به من کمک می‌کرد و به بچه‌ها می‌رسید. بعد از بازنشستگی ساعت‌های بیشتری را در خانه بود. به همین خاطر من و بچه‌ها خیلی به ایشان وابسته شده بودیم. وقتی سید فاضل شهید شد من دو سه ماهی سردرگم بودم و نمی‌توانستم باور کنم که دیگر نیست.

شما با سوریه رفتن وی مخالفت نکردید؟

ابتدا مخالفت کردم؛ بادم هست اوایل ازدواجمان سید فاضل می‌گفت من دوست دارم همسرم در راه رسیدن به سعادت اخروی به من کمک کند و دوست دارم که شهید بشوم، من هم در آن دنیا به او کمک کنیم، ازدواج ما از اول برای این دنیا نبود و سید فاضل حرف از سعادت



تعمیم کرده و شلیک کردم، به یک‌بار تمام مجتمع فرو ریخت، فرمانده و نیروهای سوری خوشحال شدند و مدام می‌پرسیدند چکار کردی سید؟ بعد از تخریب آن ساختمان فرصتی پیش آمد که نیروها بتوانند برای خود خاکریز درست کنند، چند ساعتی تا عصر طول کشید که خاکریز خوبی آماده شد.

قول سیدمرتضی آوینی این یعنی اینکه همه ما شب انتخابی خواهیم داشت که به صف عاشورا بیاین بیویندم یا از معرکه جهاد بگریزیم و در خون ولی خدا شریک باشیم. ان‌شاءالله در پناه حق و تا انتحاق! وعده الهی و یاری دولت ایشان خواهیم جنگید.»

انتظار در سبک زندگی شهید

آری محمودرضا عاشقش امام زمان(عج) و منتظر واقعی و زمینه‌ساز حقیقی ظهور بود. امید غلامی، استاد دانشگاه و دوست و همراه شهید انتظار را در سبک زندگی شهید در گفت‌وگو با شهبستان چنین شرح می‌دهد:

«... کوچک‌ترین و ساده‌ترین مسائل برای محمودرضا با امام زمان(عج) گره می‌خورد، خاطرهم هست زمانی که بحث رعایت بعضی نکات در مجالس عزاداری و هیئات پیش آمد، مثل برهنه نشدن برای سینه زنی و مقام معظم رهبری در این باره نکاتی را فرمودند و توصیه‌هایی داشتند، شهید برای متقاعد کردن دوستان به آنها گفت: «فرض کنید امام زمان(عج) اینجا حضور داشته باشند آیا شما مقابل ایشان هم همینطور عزاداری می‌کنید؟» و به همین بسنده کرد (اصلاً بحث نمی‌کرد).

این یعنی، جزئی‌ترین مسائل زندگی شهید بیضایی با انتظار و توجه به نظرات امام عصر(عج) عجین بوده؛ ولی هیچ وقت (تاکید می‌کنم) هیچ وقت به کسی نشان نمی‌داد که مثلا من منتظر امام زمان(عج) هستم و فلان و بهمان... دنبال نشان دادن نبود بلکه رفتارش این انتظار را فریاد می‌کشید.



را داشت. به خاطر تعلقی که از نوجوانی به ثبت اسناد میراث دفاع مقدس داشت، در جبهه سوریه نیز به جمع آوری اسناد جنگ مهمت گماشته بود و در هر بار بازگشت به ایران، آثاری از جنگ از جمله تصاویری که با دوربین خود ثبت کرده بود و آثاری که از تکفیری‌ها در صحنه‌های درگیری به جا مانده بود را همراه داشت. اوج توفیقات خود در این جبهه را حضور در عملیاتی می‌دانست که در تاسوعای سال ۹۲ در منطقه «حجیره» برای آزادسازی کامل اطراف حرم مطهر حضرت زینب (س) انجام گرفت و منجر به پاکسازی حرم تا شعاع چند کیلومتری از لوث وجود تکفیری‌ها شد.

محمودرضا مربی جنگ‌افزار بود و رزمنده‌های زیادی را آموزش داده بود. یکی از همسنگرهایش می‌گوید: محمودرضا در عرض دو روز آدمی را که صفر بود به تک تیرانداز تبدیل کرده بود.

بعد از دو سال حضور در جبهه سوریه، در بعد از ظهر ۲۹ دی ۹۲ هم‌زمان با سالروز میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق(ع) در اثنای درگیری با مزدوران تکفیری استکبار در اثر اصابت ترکش‌های یک تانکر انفجاری به ناحیه سر و سینه، به فیض شهادت نائل شد.

چغیبه آقا

برادر شهید ابراز می‌دارد: وقتی پیکرش را داخل قبر گذاشتم، از طرف همسر معززش گفتند محمودرضا سفارش کرده چغیبه‌ای که از آقا گرفته با او دفن شود؛ جا خوردم؛ نمی‌دانستم از آقا چغیبه گرفته؛ رفتند چغیبه را از داخل ماشین آوردند.

برادر شهید تعریف می‌کند: یکی از دوستانش جمله‌ای عربی را برام پیامک کرده بود و اولش نوشته بود: «سختی از محمودرضا است. آن جمله این بود: «ذا کان المنادی یزینب(س) فأهلاً بالشاهاده». یعنی: «اگر دعوت‌کننده زینب(س) باشد، سلام بر شهادت!»

زمینه‌سازی حقیقی برای ظهور

احمدرضا بیضایی برادر شهید در مورد وصیتنامه برادرش می‌گوید: همه جا را اسیردم دنبال وصیتنامه‌اش گمشدند حتی توی وسایلش که در سوریه بود؛ اما وصیتنامه‌ای در کار نیست انگار. تنها نوشته مکتوبی که از او موجود است، همان نامه‌ای است که برای همسر خود نوشته که منتشرش کردم. اما دوباره محض اطمینان، چند روز پیش از همسر معززش در مورد وصیتنامه سؤال کردم فرمودند: بیکار در خانه صحبت وصیتنامه شد، به بوستر «حاج همت» روی کمدهش اشاره کرد و گفت: «وصیت من این است». روی این بوستر که هنوز هم آنجاست، نوشته: «با خدای خود پیمان بسته‌ام تا آخرین قطره خونم، در راه حفظ و حراست از این انقلاب الهی یک آن آرام و قرار نگیرم.»

در نامه‌ای که شهید بیضایی در شب شهادت امیرالمؤمنین(ع) در ماه مبارک رمضان در در فضای ملکوتی بی‌الرحمین دو مظلومه، دو شهیده، خانم زینب کبری(س) و خانم رقیه(س) در سوریه خطاب به همسر گرم‌اش نگاشته، آمده است:

«باید به خودمان بقبولانیم که در این زمان به دنیا آمده‌ایم و شیعه هم به دنیا آمده‌ایم که مؤثر در تحقق ظهور مولا باشیم و این همراه با تحمل مشکلات، مصائب، سختی‌ها، غربت‌ها و دوری‌هاست و جز با خدا شدن محقق نمی‌شود حقیقتاً نمی‌خواهم حرف‌های زانگاریانه بزنم یا غیر واقعی صحبت کنم؛ نه! حقیقتاً در مسیر تحقق وعده بزرگ الهی قرار گرفته‌ایم. هم من، هم تو. یادمه! خدا را باید به خاطر این شرایط و این توفیق بزرگ شاکر باشیم... تاریخ دوباره تکرار شده و این بار اینها ابوسفیان و آل‌سفیان بار دیگر آل‌الله را محاصره کرده‌اند؛ هم مرقد مطهر خانم زینب کبری و هم مرقد مطهر درانه اهل بیت، رقیه (ع) و آل‌الله (علیهم‌ا). ولی این بار تن به اسارت آل‌الله نخواهیم داد، چرا که به قول امام(ره) مردم ما از مردم زمان رسول‌الله بهترند. واضح‌تر بگویم: نبرد شام، مطلع تحقق وعده آخرالزمانی ظهور است نقش بر گردنمان نهاده شده است و باید به سرانجام برسانیم شام تا بار دیگر شاهد مظلومیت و غربت فرزندان زهرا(س) رضیه (سلام‌الله علیها) نباشیم... مسئولیت سنگینی بر دوشمان گذاشته شده است و اگر توانیم از پیش برآییم، شرمند و خجل باید به حضور خداوند و نبی‌اش و ولی‌اش برسیم، چرا که مقصدی، کل یوم الکواشور و کل ارض کربلا و نه

بعد از اتمام خدمت سربازی، علیرغم تشویق اطرافیان به ادامه تحصیل در دانشگاه، با اختیار خود و با یقین کامل، عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را انتخاب نمود و در بهمن ۸۲ وارد دوره افسری دانشکده امام علی(ع) سپاه شد. او نام مستعار «حسین نصرتی» را در سپاه برای خود انتخاب نموده بود که به گفته خودش برگرفته از ندای «هل من ناصر ینصرنی» مولای خود حسین بن

عاشق امام زمان (عج)

علی(ع) و کنایه از لیلیک به این ندا بود. در شهر بورما سال ۸۵ از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل گردید.

عاشق کیهان و حسین شریعتمداری بود

به گفته برادر شهید: اطلاعات سیاسی‌اش به روز و روزنامه‌خوان حرفه‌ای بود. هر روز روزنامه کیهان را می‌دید و خیلی خوب و با دقت می‌خواند. حتی نسخه عربی و انگلیسی کیهان را می‌خواند و به دوستان عراقی و لبنانی‌اش می‌داد. سال ۸۶ فهمیدم که در جلسات هفتگی حسین شریعتمداری(مدیرمسئول روزنامه کیهان) می‌روم.

محمودرضا بسیار علاقه‌مند به اطلاعات و سادگی آقای شریعتمداری بود. هر بار که به کتابفروشی انتشارات کیهان میرفت با کلی تمجید از ایشان یاد می‌کرد.

پرکاری و کم‌خوابی

پرکاری و ساعات‌های انگشت شمار خواب در طول شبانه‌روز از ویژگی‌های بارز او بود. به طوری که کار در روزها جمعه را هم در یکی از جلسات اتاری محل کار خود به تعویب رسانده بود و به این ترتیب کارش تعطیلی نداشت. معتقد بود شهادت در راه خدا مرد کسان است که در راه خدا پرکارند و شهادی جنگ تحمیلی را شاهد این حرف خود معرفی می‌کرد. به دلیل علاقه فراوان به کار خود، برای تشکیل خانواده حاضر به رجعت به تبریز نبود و در ۲۵ اسفند سال ۸۷ مقارن با سالروز میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق(ع) با همسری فاضله از خانواده‌ای ولایتمدار در تهران ازدواج کرد و ساکن تهران شد. ثمره این ازدواج دختری به نام «کوثر» است که در ۲۵ اسفند ۹۰ متولد شد. برادر شهید می‌گوید: بعد از شهادت دوبار به یادگان محل کارش در تهران رفتم. با یکی از همکارانش به اتافی که کمد وسایل شخصی محمودرضا در آن بود رفتم. روی کمدهش این جمله از امام خامنه‌ای را با فونت درشت تایپ کرده و چسپانده بود: «در جمهوری اسلامی هر جا که قرار گرفته‌اید، بدانید جا را مرکز دنیا بدانیید و آگاه باشنید که همه کارها به شما متوجه است.»

علاقه و عشق ووضفناشدنی محمودرضا به آرمان جهانی امام خمینی(ره)، یعنی تشکیل نهضت جهانی اسلام، روحیه خاصی را در وی به وجود آورده بود که تا آغاز جنگ در سوریه، در جهت تحقق آن تلاش و مجاهدت شبانه‌روزی داشت.

در ایام فتنه ۸۸ شب و روز، آرام و قرار نداشت. تمام اخبار و وقایع فتنه را رصد می‌کرد و در معرکه دفاع سخت از انقلاب اسلامی در ایام فتنه، چندین بار جان خود را به خطر انداخت. صاحب‌موضع بود و در بحث‌ها به خوبی استدلال می‌کرد. می‌گفت این انقلاب تنها نقطه امید مستضعفین عالم است و هر گونه تهدیدی که متوجه موجودیت انقلاب اسلامی باشد، می‌تواند جبهه مستضعفین و علاقمندان انقلاب اسلامی در جهان را سست کند و نگرانی عمیقی از این بابت داشت. از سال ۹۰ برای دفاع از حرم‌های آل‌الله(ع) و یاری جبهه مقاومت، آگاهانه عازم سوریه شد. اعزام‌های داوطلبانه مکرر و حضور مداوم در جبهه سوریه، روحیه رزمندگی را در وجودش تثبیت کرده بود و در دو سال آخر حیات ظاهری خود، به معنی واژه‌های کلمه زندگی یک رزمنده



دفاع مقدس و انس با فرهنگ جبهه و جنگ شد. دیدار و مصاحبه با خانواده شهیدا و گردآوری خاطرات شهیدا و جمع‌آوری کتاب‌ها و نشریات حوزه ادبیات دفاع مقدس از خاطراتی بود که آشنایی با حاج بهزاد با خود داشت.

دوره آموزش خدمت سربازی را در اردکان یزد گذراند و ادامه خدمت را در یادگان الزهراء(س) نیروی هوایی سپاه پاسداران در تبریز به انجام رساند. آشنایی نزدیک با نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این دوره، نقطه عطف زندگی شهید بیضایی محسوب می‌شود.

ارادت شدید به امام حسین(ع)

خیلی به امام حسین(ع) ارادت داشت. هر سال روز عاشورا در مقتل شهدای فکه حاضر میشد.

در کتاب «چهل موضوع در چهلمین سال انقلاب» منتشر شد:

۴۰ یادداشت کاربردی برای ۴۰ سالگی انقلاب

کتاب «چهل موضوع در چهلمین سال انقلاب» به قلم علی سعیدی شاهرودی توسط انتشارات زمزم هدایت منتشر شد. سعیدی نویسنده، در مقدمه، هدفش از نگارش این کتاب را این گونه توضیح داده: «بناباست در ۲۲ بهمن سال ۹۷ چهلمین سال پیروزی انقلاب جشن گرفته شود. هر شهروندی می‌تواند برای جشن تولد ۴۰ سالگی انقلاب، ارمان و کادویی را هدیه کند. مقبر بر آن شدم که ۴۰ موضوع کاربردی مربوط به انقلاب را برای ترمیم خلاء گفت‌وگویی برای یگوندگان، هادبان و سخنوران به عنوان ارمان ۴۰ سالگی انقلاب هدیه کنم».

برخی از سرفصل‌های این کتاب عبارت است از: انقلاب اسلامی ایران و تحولات در عرصه‌های گوناگون، عرصه‌های تأثیرگذاری انقلاب اسلامی، انقلاب اسلامی و متغیرهای بین‌المللی و منطقه‌ای، انقلاب و بسیج- مردمسالاری دینی پدیده جنگ نرم و اقتضانات و الزامات، انقلاب اسلامی ایران و دیگر انقلاب‌ها، نقش جهاد کبیر در صیانت از انقلاب، بیداری اسلامی، مدیریت جهانی در حاکمیت دینی، سزا و کار مهار قدرت در نظام‌ها، نفوذ آمریکا مهم‌ترین تهدید انقلاب، جریان شناسی فتنه، فرایند تحقق مراحل انقلاب، ویژگی‌های پیشتازی امت در انقلاب و...

یک شهید، یک خاطره



چیک جیک
گنجشک‌ها

مریم عرفانیان

درختی در باغ داشتیم که گیل‌سای آن را نمی‌چیدم تا هر وقت برادر کوچکم علی از جبهه برمی‌گشت و برای دیدارم به باغ می‌آمد، گیل‌سای‌ها را تناول کرد.

در آخرین دیدارمان علی چند دانه گیل‌سای چید و خورد. بعد رو به من گفت: «بقیه گیل‌سای‌ها باشه برای گنجشک‌ها.»

هنوز برادرم از جبهه نیامده بود که یکی از دوستانش به باغ آمد و گفت:

«علی توی روستا منتظر تون هستم و می‌خواهد شما رو ببیند»

متعجب شدم! آخر همیشه برای دیدنم به باغ می‌آمد!

چیک‌چیک گنجشک‌ها در باغ پیچید و همان لحظه فهمیدم که خبر شهادتش را آوردند.

خاطره‌ای از شهید علی ضمیری
راوی: حسین ضمیری، برادر شهید